

## نگرشی بر اوصاف عقل و عشق از دیدگاه نجم رازی و حافظ شیرازی

الهه ستوده پور\*

### چکیده

یکی از درون مایه‌های بنیادی و گسترده‌ی شعر و ادب صوفیه، مسأله‌ی تقابل عقل و عشق است. این تقابل به عنوان یک مضمون هزار ساله همواره در جریان اندیشه‌ی شاعران ما حضور داشته و در شاهکارهای بزرگ ادب ما مانند دیوان شمس تبریز و دیوان حافظ زیباترین تصویرهای این اندیشه را به گونه‌های مختلف می‌توان دید، گذشته از آنچه در ادب غیر منظوم صوفیه در این باب نوشته شده مانند کتاب معیار الصدق فی مصداق العشق اثر نجم دایه یا رشف النصایح الایمانیه و کشف الفصایح الیونانیه که رساله‌های جداگانه‌ی بی در این باب هستند. تأثیرپذیری حافظ از شاعران و نویسندگان پیش از خود موضوعی است که بسیار به آن پرداخته شده، یکی از نویسندگان مؤثر بر اندیشه و شعر حافظ نجم رازی است که آراء او را به صورت مستقیم و غیر مستقیم در شعر حافظ مشاهده می‌کنیم. بر این اساس، در این مقاله سعی داریم دیدگاه نجم رازی و حافظ را در مسأله‌ی تقابل عقل و عشق بررسی و وجوه اشتراک و اختلاف آن را مشخص کنیم.

**کلید واژه‌ها:** عقل، عشق، تقابل، نجم رازی، حافظ شیرازی

### مقدمه

هر کس که با شعر فارسی یا عرفان اسلامی مأنوس باشد، تقابل میان عشق و عقل و تحقیر عقل را در مقابل عظمت عشق به خوبی می‌شناسد، کمتر اثر عرفانی در قرون پنجم تا هفتم هجری می‌توان

e.setoode@gmail.com

\* دانشجوی دوره‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۲۵



یافت که بدین موضوع پرداخته و از این نزاع سخن نگفته باشد. هرکس چند بیت شعر سروده احتمالاً در همان چند بیت اشاره‌ی بی‌به این موضوع دارد، خواه این اندیشه نتیجه‌ی تأمل و تجربه‌ی شخصی او باشد و خواه تقلید از سرمشق‌های رایج. نظر منفی عارفان نسبت به عقل و فلسفه و برعکس آن نگاه خوش بینانه‌ی آنها به عشق و محبت در اصل از مکتب عقیدتی و نظری آنها سرچشمه می‌گیرد، زیرا اصل و اساس عرفان در عشق است؛ شیخ نجم الدین رازی معروف به دایه عارف قرن هفتم هجری که مهم‌ترین اثرش کتاب مرصاد العباد است علاوه به اشاراتی که در همین کتاب و آثار دیگرش مانند منارات السائرين و مرموزات اسدی به مسأله‌ی تقابل عقل و عشق دارد، رساله‌ی نیز به نام عشق و عقل یا معیار الصدق فی مصادق العشق دارد که در آن به صورت مستقل به مسأله‌ی عقل و عشق پرداخته و به پرسش‌های یکی از دوستان یا مریدانش پاسخ داده است، حافظ شیرازی نیز مانند بسیاری از عرفای شاعر در سیر تکاملی انسانی بر شهپر عشق می‌نشیند و عقل را مانع حرکت و پرواز سالک می‌داند و عقل و عشق را در نیروی متضاد و در مقابل هم قرار می‌دهد. با توجه به مضامین فوق می‌توان گفت در این پژوهش سعی شده است از طریق بررسی دو اثر مهم نجم رازی به نام مرصاد العباد و رساله‌ی عقل و عشق، و با مطالعه‌ی غزلیات حافظ شیرازی و آثار مرتبط با موضوع، هریک از دو مقوله‌ی عقل و عشق از دیدگاه این دو عارف بررسی و مقایسه شود.

### جایگاه عقل در عرفان

در سخن بسیاری از عرفا تأکید بیش از اندازه بر توانایی عقل مذموم و مطرود دانسته شده است. آنها پای عقل را در رساندن انسان به کمال سست و لرزان دیده اند و به تمامیت خواهی عقل در مملکت معرفت تن نمی‌دهند. اگر بخواهیم به ژرفای تاریخی و پیشینه‌ی این مسأله به درستی بنگریم باید از آنجا آغاز کنیم که نكوهش عقل و ستایش عشق از کی آغاز شد، «حقیقت امر این است که تعیین مرز تاریخی این مسأله کار آسانی نخواهد بود، می‌توان از ستیزه‌ی اشاعره و معتزله آغاز کرد، اما قبل از آنکه صف آرای معتزله و اشاعره در تاریخ اعلام شود، این مسأله‌ی نكوهش عقل یا ستیزه با عقل یونانی خود را در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی آشکار کرده بود. رفتن به دوره‌های



بسیار دور تاریخ اندیشه‌ی بشری و کشاندن این موضوع به مجادلات کلیسا و علم و فلسفه در دوره‌های قبل از ظهور اسلام، کار را دشوار و دشوار تر می‌کند و گرنه در یک جمله می‌توان گفت که مبحث نکوهش عقل یا نقد منطق و فلسفه در برابر ایمان چیزی نیست که با ظهور اسلام پدیدار شده باشد. حق این است که همواره میان اهل ایمان و اهل منطق ستیزی پنهان و گاه آشکار وجود داشته است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۵) پس تقابل عقل و عشق به مفهوم تقابل منطق با ایمان و هدایت و یقین است، نجم رازی می‌گوید: «اهل عقل دیگرند و اهل ایمان دیگرند و اهل ایقان دیگرند.» (رازی، ۱۳۵۲: ۸۸)

بدین ترتیب دشمنی میان فلاسفه که تنها عقل را وسیله‌ی ادراک حقایق می‌دانند و صوفیان که جانب عشق را می‌گیرند و پای استدلالیان را چوبین می‌دانند به وجود می‌آید و به گفته‌ی فروزانفر وقتی عمومیت می‌یابد که امام محمد غزالی در کتاب‌های خود فلسفه را نکوهش کرد و تکفیر بزرگان حکمت از جمله فارابی و ابن سینا را واجب شمرد. شاعران متصوف قرن ششم مانند سنایی و عطار و خاقانی و نظامی ز طعن و نکوهش در حق فلاسفه دریغ نکرده‌اند. (مقدمه‌ی مرصاد العباد: ۲۹) با توجه به اینکه سرچشمه‌ی عرفان اسلامی قرآن و حدیث است، اگر به تعبیرات قرآنی مراجعه کنیم همواره از عقل ستایش شده و کسانی را که خرد نمی‌ورزند و از عقل پیروی نمی‌کنند در قرآن مورد نکوهش می‌بینیم، در نگاه نخستین اینجا تناقضی به نظر می‌رسد که چگونه می‌توان گفت قرآن مردمان را به پیروی از عقل و خردورزی دعوت می‌کند و با این همه جمع کثیری از برجسته‌ترین عقلا و اصحاب خرد منکر ایمان و هدایت اند و در عرفان اسلامی عقل ناپسند دانسته شده است؟ دکتر شفیی کدکنی در پاسخ به این سوال می‌گوید حقیقت قضیه این است که آنچه در قرآن آمده اشتقاقیات ماده‌ی عقل است به صورت فعل مانند یعقلون و تعقلون و عقلوا ولی مصدر عقل و صفت فاعلی آن یعنی عاقل در قرآن نیامده است: «در تمام حدود پنجاه موردی که این ماده در قرآن آمده صورت فعلی دارد بنابراین باید پذیرفت که بعدها کلمه‌ی عقل و عاقل از روی آن اشتقاقیات فعلی ساخته شده است. احتمالاً در شعر جاهلی هم کلمه‌ی عقل و عاقل به این معنی وجود ندارد. عقل چیزی است شبیه the logos که مفهومی است کاملاً یونانی... تحمیل مفهوم خرد یونانی و لوازم منطقی آن بر این کلمه محصول دوره‌های بعد است که مسلمانان با



اندیشه‌های یونانی آشنا شدند و خواستند برای آن کلمه در زبان عربی معادلی بیابند و از ناچاری کلمه‌ی عقل را برگزیدند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۶ و ۴۸) بنابراین فعل‌هایی که با ریشه‌ی عقل در قرآن به کار رفته به معنای تأمل و تدبیر است: «دقت در موارد استعمال این فعل در قرآن کریم نشان می‌دهد که معنی مرکزی آن تأمل و تدبیر در همان معنی ساده‌ی کلمه است که وقتی چیزی را می‌بینیم یا می‌شنویم بی‌اعتنا به آن نباشیم و درباره‌ی آن درنگ کنیم و تأثیرپذیر باشیم. (همان: ۴۶) لازم به ذکر است که در ادبیات عرفانی ما گاه عقل ارزش والایی می‌یابد، مانند این بیت مولانا که در آن عقل، نفس را به بند می‌کشد:

طبع خواهد تا کشد از خصم کین      عقل بر نفس است بند آهنین  
آید و منعش کند واداردش      عقل چون شحنه است در نیک و بدش  
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر ۴، ۱۹۸۴-۵)

برای پاسخ به این تناقض که چرا گاهی عقل مورد ستایش و گاهی مورد نکوهش عرفا است باید یادآوری کرد که عارفان فلسفه ستیز ارزش عقل و خردورزی را در جای خود حفظ کرده اند و سخن آنها این است که عقل باید حد و مرتبه و حیطةی خویش را بشناسد و اگرچه در قلمروهای دیگر و در مراحل اولیه‌ی سیر و سلوک می‌تواند راهنما باشد اما در کوی عشق نابیناست و در برابر سلطان عشق باید سر تعظیم فرود آورد: «عرفا به صورت کلی عقل و خرد آدمی را نفی نمی‌کنند بلکه آن را واجد مراتبی می‌دانند و برای هر مرحله حدود و ثغوری قائل اند، کار عقل از دیدگاه عرفا شناخت حقیقت و تشخیص راستی از ناراستی است و در هر مرتبه مادام که در همان حدود و جهات حرکت می‌کند نه تنها مذموم نیست بلکه از لوازم ضروری حیات آدمی است.» (سبحانی، ۱۳۸۲: ۳۵۳)

هست زان سوی خرد صد مرحله      عقل را واقف نندان زان قافله  
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر ۵، ۱۳۰۶)

بنابراین عارفان عقل را رد نمی‌کنند بلکه آن را در شناخت حقیقت نارسا و ناتوان می‌دانند، این عربی معتقد است عقل خطا می‌کند و مقلد قوای دیگر است و انسان را قوه‌ی بی‌ورای طور عقل است که به یاری آن به کشف اموری نائل می‌گردد که عقل از ادراک آنها عاجز و ناتوان است، او



تصریح می‌کند که عقل هم مانند قوا و حواس که وسایل آن محدود است و از حد و مرتبه اش نمی‌تواند تجاوز کند و معرفت حق تعالی در قدرت عقل نیست. علت نارسا بودن عقل در معرفت حق این است که عقل محدود و مقید است به استعدادها و قابلیت‌های انسان، گاهی کسی که با استدلال به کشف حقایق می‌پردازد عقیده بی دارد و بعد عقیده اش را عوض می‌کند و این خود دلیل بر ضعف و نارسا بودن عقل و تفکر نظری است، به عبارت دیگر آراء کسانی که پایبند تفکر نظری هستند یعنی فلاسفه دارای تناقض است، به علاوه اصولاً عقل جزئی انسان می‌تواند ادراک جزئیات کند و ذات و صفات حق از کلیات هستند و با عقل نظری نمی‌توان آنها را شناخت، همچنین اینکه نزدیک ترین چیز به انسان خودش است و انسان خودش را آنچنان که شایسته است شناخته است پس چگونه چیزهای خارج از خود را می‌تواند بشناسد؟ (همتی، ۱۳۲: ۱۲۰-۱۲۲-۱۲۵)

### جایگاه عشق در عرفان

عشق رکن اساسی و جدایی ناپذیر عرفان عاشقانه است که از قرن پنجم به بعد حلاوت و طراوت دیگری به آثار منظوم و مثنوی عرفانی بخشید، در سیر و سلوک روحانی که عارف سالک در بازگشت به مبدأ خویش دارد دشواری‌ها و خطرات زیادی متوجه اوست، آنچه سالک را در طی کردن این فاصله یاری می‌دهد و خطرات را بر او آسان می‌کند بی‌خودی ناشی از محبت است که با وجود آن طالب حق هیچ باری را گران نمی‌یابد. برای شناخت ماهیت محبت که در زبان شاعران از آن به عشق تعبیر می‌کنند مانند شناخت هر موضوع دیگری نیاز به تعریفی از آن داریم و از آنجا که عشق قابل تعریف نیست نمی‌توان آن را به درستی شناخت، ابن عربی می‌گوید: «عشق را به ما انسان‌ها نسبت می‌دهند اما خود نمی‌دانیم که آن چیست و چگونه با ما ارتباط برقرار می‌کند، خدایا چه شگفت است که ما عشق را می‌چشیم و از آن برخورداریم اما نمی‌دانیم که چیست؟» (اسماعیل پور، ۱۳۹۴: ۹۹) مولانا می‌گوید فقط خود عشق می‌تواند عشق را شرح دهد:

عقل در شرحش چو خر در گل بخت  
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر ۱: ۱۱۵)



عشق و محبت در ادبیات عرفانی ما ریشه‌ی قرآنی دارد، هرچند واژه‌ی عشق در قرآن نیامده اما واژه‌ی محبت و مشتقات آن به کرات در آیات قرآنی دیده می‌شود و شدت محبتی که در آیات قرآن بر آنها تأکید شده را در عرفان عشق می‌نامند؛ برخی از آیات قرآنی دلالت بر این دارد که محور رابطه‌ی خدا با انسان بر اساس محبت شکل گرفته است مانند: قل إن كنتم تحبون الله فاتبعونی یحببكم الله. (آل عمران/۳۱) آنچه همه‌ی عارفان را از آغاز تا ابد مست و حیرت زده کرده این است که خداوند در قرآن کریم، ابتدا دوستی خود را اظهار می‌دارد و همین باعث ظهور آثار شگفت‌انگیزی در ادبیات عرفانی ما شده است: فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه. (مائده/۵۴) غزالی در این باره سخنی از بایزید نقل می‌کند: «بایزید گفت رضی الله عنه چندین گاه پنداشتم که من او را می‌خواهم، خود اول او مرا خواسته بود یحبهم پیش از یحبونه بود.» (غزالی، ۱۳۸۵: ۲۷) نجم رازی نیز در این باره می‌گوید: «روح را محبت بر جمله‌ی صفات سابق آمد زیرا که روح را محبت نتیجه‌ی تشریف یحبهم بود و اگر یحبهم سابق نبود بر یحبونه هیچکس زهره نداشتی که لاف محبت زدی. سر این رشته از انبساط یحبهم باز شد.» (رازی، ۱۳۹۱: ۴۴)

### تأثیر اندیشه‌های نجم رازی بر حافظ

بسیاری از بزرگان ادب به بهره‌مندی حافظ از آثار شعرای پیش از خود اشاره کرده اند و موضوع تازه‌ی نیست، چنان که بهاء‌الدین خرمشاهی در بخش اول حافظ نامه به این موضوع پرداخته و معتقد است: «یکی از ابواب مهم حافظ شناسی کند و کاو در کم و کیف تأثیر سخن پیشینیان بر سخن حافظ است. این بحث و فحص از یک سو تا حدودی اعجاب ما را به هنرمندی حافظ کاهش می‌دهد چرا که پیشینه‌ی بسیاری از مضامین و اندیشه‌ها و صنایع و ظرایف شعری او را در آثار پیشینیان می‌یابیم ولی از سوی دیگر تعجب و اعجاب دیگری در ما برمی‌انگیزد که پی می‌بریم که حافظ تا چه حد سخن شناس و طبعش نسبت به ظرایف آثار دیگران حساس بوده است. چنان که به حق مشهور است حافظ اغلب بلکه همه‌ی مضامین یا صنایع مقتبس از دیگران را از صاحبان اصلی آنها بهتر ادا می‌کند.» (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۴۰) خرمشاهی تأثیرپذیری حافظ از رودکی، سنایی، انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی، نظامی، عطار، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی،



عراقی، سعدی، نزاری قهستانی، امیر خسرو دهلوی، اوحدی مراغه ای، خواجو، عبید زاکانی، ناصر بخارایی، سلمان ساوجی و کمال خجندی را به صورت مستقیم و غیر مستقیم محرز می‌داند و از تأثیر نپذیرفتن حافظ از شاعر بزرگی چون مولوی اظهار شگفتی می‌کند. (همان، ۴۱)

تأثیرپذیری حافظ از آثار منشور فارسی کمرنگ تر از آثار منظوم است، خرمشاهی در کتاب ذهن و زبان حافظ تعدادی از آثار منشور که در شعر حافظ تأثیر داشته اند را چنین برمی‌شمارد: کشف زمخشری، الکشف عن مشکلات تا کشف اثر عبدالرحمن قزوینی (معاصر حافظ)، تفسیر کبیر فخر رازی، مواقف اثر قاضی عضد الدین ایچی، کیمیای سعادت اثر ابوحامد غزالی، احیای علوم الدین، مرصاد العباد اثر نجم الدین رازی، آثار روزبهان بقلی شیرازی و لمعات عراقی. (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۶۹)

اولین حافظ پژوهی که در مورد تأثیرپذیری حافظ از نجم الدین رازی سخن گفته محمد امین ریاحی است که در مقدمه‌ی مرصادالعباد چنین می‌گوید: «خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که در انتخاب مضامین از آثار پیشینیان خود و بیان آنها به شیرین ترین شیوه در میان شعرای بزرگ ما بی نظیر است، بی شبهه مرصاد العباد را خوانده و تحت تأثیر این گنج حقایق قرار گرفته و این تأثیر در تعبیرات و مضامین او نمایان است... در فهم لطایف غزل‌های آسمانی حافظ جویندگان گرم رو این راه هرگز از مرصادالعباد بی نیاز نتوانند بود.» (نجم الدین رازی، ۱۳۹۱: ۶۹-۶۸)

همچنین محمد مهدی اسماعیل پور در کتابی به نام آینه‌ی جمال نمای به بررسی برخی مشترکات در اندیشه‌های رازی و حافظ مانند مسأله‌ی تجلی، بار امانت الهی، آفرینش آدم، کرامت و معرفت و جز آن پرداخته است مانند نمونه‌های زیر:

### آب حیات

رازی: «بعضی از روندگان راه طریقت و سالکان عالم حقیقت در ذمت کرم خویش واجب شناختند حق به مستحق رسانیدن و از سرچشمه‌ی آب حیات معرفت تشنگان بادیه‌ی طلب را شربتی چشانیدن.»

حافظ:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند      واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند



### آفرینش آدم

رازی: «خداوند تعالی چنانکه در تخمیر طینت آدم هیچ کس را مجال نداده بود و به خداوندی خویش مباشر آن بود...»  
حافظ:

بر در میخانه‌ی عشق‌ای ملک تسبیح گوی  
کاندر آنجا طینت آدم مخمّر می‌کنند  
(اسماعیل پور، ۱۳۹۴: ۱۵۸)

### تقابل عقل و عشق از نگاه نجم رازی

#### عشق از نگاه رازی

عشقی که در مکتب نجم رازی آمده چنان که خود در رساله‌ی عقل و عشق می‌گوید نتیجه‌ی محبت حق است، آثار نجم رازی مانند سایر آثار عرفانی، همه بر محوریت عشق حرکت می‌کند و مرصاد العباد یعنی مهم‌ترین اثر وی چنان که خود می‌گوید از مقصد و مقصود عاشق و معشوق خبر می‌دهد: «از ابتدا و انتهای آفرینش و بدو سلوک و نهایت سیر و مقصد و مقصود عاشق و معشوق خبر می‌دهد...» (رازی، ۱۳۹۱: ۱۵)

برخی ویژگی‌های عشق از نگاه نجم رازی را می‌توان در موارد زیر دسته‌بندی و خلاصه کرد:  
۱- از نظر نجم رازی آفرینش بر پایه‌ی عشق و محبت بنا گردیده است: «حق تعالی چون موجودات خواست آفرید اول نور محمدی را از پرتو نور احدیت پدید آورد، چنانکه خواجه علیه الصلوه و السلام خبر می‌دهد أنا من الله و المؤمنین منی و در بعضی روایات می‌آید که حق تعالی به نظر محبت بدان نور محبت محمدی نگریست.» (رازی، ۱۳۹۱: ۳۷-۳۸)

۲- عشق و محبت در وجود پیامبر (ص) درخشندگی می‌گیرد تا همگان از نور آن بهره‌مند گردند و حب الهی در دل ایشان رسوخ کند: «پس آن نان دین که پخته‌ی آتش محبت بود بر در دوکان دعوت محمد نهادند و منادی در دادند که هر که را نان دین پخته به آتش محبت می‌باید تا بخورد محبوب حضرت گردد.» (همان: ۱۵۲)





- ۳- نجم رازی تمامیت دین را در تمامیت محبت می‌داند، صفتی که پیامبر (ص) آن را به کمال رسانید: «آنچه درّه التاج و واسطه العقد این همه بود صفت محبت بود، و این صفت دین را محمد علیه السلام به کمال رسانید، از بهر آنکه او دل شخص انسانی بود و محبت پروردن جز کار دل نیست و کمالیت دین در کمالیت محبت است.» (همان: ۱۵۳)
- ۴- نشان عاشقان از نظر رازی این است که «به مهر دو جهان فریفته نشوند، به معشوق فریفته شوند.» (همان: ۱۵۰)
- ۵- اتحاد عاشق و معشوق از آن جهت است که حاجایی میان آنها نیست: «میان عاشق و معشوق کس در ننگند... چنانکه معشوق ناگذران عاشق است عاشق هم ناگذران معشوق است... به حقیقت میان عاشق و معشوق بیگانگی و دوگانگی نیست.» (همان: ۴۹)
- ۶- از نظر رازی گوهر و سودای عشق در همه وجود دارد: «هرچند سودای تمنای این حدیث از هیچ سر خالی نیست.» (همان: ۱۲)
- ۷- در ابتدای امر نیروی طلب هدایتگر عاشق است: «اگرچه در بدایت هدایت نه به پیغمبر حاجت است نه به شیخ، و آن تخم طلب است که در زمین دل‌ها جز به تأثیر نظر عنایت نیفتد.» (همان: ۲۲۷)
- ۸- طلب برای سیر راه عشق کافی نیست و نیاز به عمل دارد: «دست طلب هر متمنی به دامن کبریای این دولت نمی‌رسد.» (همان: ۱۲)
- ۹- عاشق برای سیر در راه عشق نیاز به جانبازی و از خودگذشتگی دارد:
- |                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| جان باز که وصل او به دستان ندهند | شیر از قلدح شرع به مستان ندهند |
| آنجا که مجردان به هم می‌نوشند    | یک جرعه به خویشان پرستان ندهند |
- (همان: ۲۲۲)
- او باید خود را از خودِ ظاهری خالی کند و قدم در راه نیستی گذارد تا به هستی برسد: «راه ما بر عشق و محبت است و این راه را به نیستی توان رفت.» (همان: ۱۵۶)
- «با وجود هستی مجازی از وجود هستی حقیقی برخوردار می‌باشی که کمال نتوان یافت الا بدان مقدار که بذل هستی مجازی کنی در راه هستی حقیقی.» (همان: ۱۵۷)



تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی      اندر صف عاشقان تو محرم نشوی  
(همان: ۱۵۷)

۱۰- آنچه عاشق را به مقام نیستی می‌رساند و او را از منِ ظاهری اش فراتر می‌برد، عشق است که مانند آتش، هستی سالک را به فنا می‌رساند: «پس به حقیقت عشق است که عاشق را به قدم نیستی به معشوق رساند.» (همان: ۶۳) به همین دلیل مهم ترین صفتی که نجم رازی عشق را با آن وصف می‌کند صفت آتش است: «اما عشق صفت آتش دارد و سیر او در عالم نیستی است، هر کجا رسد و به هر چه رسد فنابخشی لا تبقی و لاتذر پیدا کند و چون آتش عشق سیر به مرکز اثیر وحدانیت دارد، اینجا عقل و عشق ضدان لایجمعان اند هر کجا شعله‌ی آتش عشق پرتو اندازد عقل فسرده طبع خانه پردازد.» (رازی، ۱۳۵۲: ۶۲) زیرا عشق مانند آتش هیزم وجود انسانی را می‌سوزاند: «آن شعله را عشق خوانند، چون آن آتش شعله کشید هر چه در خانه‌ی وجود هیزم صفات جسمانی و روحانی است جمله فرا سوختن می‌آید، اینجا عشق در عالم انسانی صفت قیامت آشکارا کند.» (رازی، ۱۳۵۲: ۶۰)

۱۱- نجم رازی می‌گوید بندگی کردن آدمی باید عاشقانه باشد نه زاهدانه و به طمع بهشت و ترس از دوزخ: «عبودیت از بهر بهشت و دوزخ مکن چون مزدوران، بندگی ما از اضطرار عشق کن چون عاشقان.» (رازی، ۱۳۹۱: ۱۷۱)

۱۲- از نظر رازی عشق امری ازلی ابدی است و راه عشق بی انتهاست:

عشقی است که از ازل مرا در سر بود      کاری ست که تا ابد مرا در پیش است  
(همان: ۷۱)

خاک آدم هنوز نایخته بود      عشق آمده بود و در دل آویخته بود  
این باده چو شیر خواره بودم خوردم      نی نی می و شیر با هم آمیخته بود  
(همان: ۷۰)

با آن نگار کار من آن روز اوفتاد      کادم میان مکه و طائف فتاده بود  
(همان: ۷۴)